

## نقدی بر انسجام‌گرایی<sup>(۱)</sup>

ریچارد فیومرین<sup>(۲)</sup>

ترجمه: محمد سعیدی مهر\*

### چکیده

آقای ریچارد فیومرین، پروفیسور فلسفه در دانشگاه آیووا است. او در این مقاله، استدلال می‌کند که هر تلاشی برای تعریف باور موجه بر حسب انسجام میان باورها، با مشکلاتی اساسی روبرو است. یک نظریه‌ی انسجام، برای آن که قابل قبول باشد، باید درونی‌گرایی را بپذیرد، اما طرفدار نظریه‌ی انسجام، نمی‌تواند تفسیر معقولی از دسترسی ما به باورهای خودمان، ارایه کند. علاوه بر این، حتی انسجام نسبتاً قوی نیز، به ظاهر برای توجیه باورهای ما، نه کافی است و نه لازم.

### واژگان کلیدی

انسجام‌گرایی؛ مبنای‌گرایی؛ برونی‌گرایی؛ درونی‌گرایی؛ توجیه؛ صدق.

---

\* استادیار دانشگاه تربیت مدرس.

یکی از امیدبخش‌ترین تلاش‌ها برای آن که هم از شگاکیت<sup>(۳)</sup> و هم از تسلسل باطل توجیه<sup>(۴)</sup> بدون پذیرفتن مبنای گرای،<sup>(۵)</sup> اجتناب ورزیم، نظریه‌ی انسجام<sup>(۶)</sup> در باب توجیع است. طرفدار نظریه‌ی انسجام، همانند مبنای گرا، معمولاً می‌پذیرد که تنها باورهای موجّه می‌توانند سایر باورها را توجیه کنند، اما بر خلاف مبنای گرا، هم‌چنین اظهار می‌دارد که تنها چیزی که می‌تواند یک باور را توجیه کند، مجموعه‌ی دیگری از باورهاست. خام‌ترین و غیرقابل قبول‌ترین روایت نظریه‌ی انسجام، درستی استدلال دوری را، دست‌کم زمانی که حلقه‌ی دور، به اندازه‌ی کافی زیاد باشند، به سهولت، تصدیق می‌کند. [بر طبق این روایت]، من می‌توانم باور خود به P را با توسل به E، و باور خود به E را با توسل به F، و باور خود به F را با توسل به G، و باور خود به G را با توسل مجدد به P توجیه کنم. طرفداران روایت عالمانه‌تر نظریه‌ی انسجام، خاطر نشان می‌کنند که این برداشت کاریکاتوری از نظریه‌ی انسجام، واقعیتی را نادیده می‌گیرد؛ یعنی، انکار ویژه‌ی این نظریه نسبت به مفهوم توجیه خطی<sup>(۷)</sup>، به سود یک برداشت کل‌گرایانه از توجیه<sup>(۸)</sup> وقتی می‌کوشیم باوری را از رهگذر نشان دادن انسجام آن با سایر باورها توجیه کنیم، هرگز مستقیماً به P به عنوان تنها حامی و مؤید خود (آن گونه که در مثال بالا چنین بود) توسل نمی‌جویم، بلکه تلاش می‌کنیم باور خود را به P با توسل به طریقی که P با سایر قضایایی که به آن‌ها باور داریم - مانند S، R، Q و T - انسجام دارد، موجّه سازیم. ما باور خود را به Q با توسل به انسجام آن با S، R، P و T توجیه می‌کنیم و باور خویش را به S، از طریق نشان دادن انسجام آن با P، Q، R و T موجّه می‌سازیم و هکذا.

مسئلاً روایت‌های متفاوت بسیاری از نظریه‌ی انسجام در باب توجیه<sup>(۹)</sup> [از این پس، برای اختصار: «نظریه‌ی انسجام توجیه»] وجود دارد. برخی طرفداران انسجام‌گرایی، نظریه‌ی خود را به باورهای تجربی، محدود می‌کنند، اما دیگران، برای زیرمجموعه‌ی از باورها، نوعی جایگاه معرفتی ممتاز در نظر می‌گیرند که انسجام، تنها منبع توجیه آن‌ها است. در این مقاله، من آرای خود را به انسجام‌گرایی محض<sup>(۱۰)</sup> محدود ساخته، بر نادرستی آن، استدلال خواهم کرد. انسجام‌گرایی محض، عبارت است از این دیدگاه که باید تمام باورها را بر حسب انسجام آن‌ها با سایر باورها توجیه کرد.

اولین گام برای ارزیابی نظریه‌ی انسجام، آن است که مدافع این نظریه را وادار سازیم تا معیارهایش را برای انسجام و تصوّرش را از صدق، روشن سازد و نحوه‌ی تناسب آن دو را تبیین کند. شاید طبیعی‌ترین نظریه‌ی صدق که با نظریه‌ی انسجام توجیه، هم خوانی دارد، «نظریه‌ی انسجام در باب صدق»<sup>(۱۱)</sup> [از این پس، برای اختصار: «نظریه‌ی انسجام صدق»] باشد، اما در مقام استدلال علیه نظریه‌ی انسجام توجیه، نمی‌توان صرفاً همراهی این دو نظریه را فرض کرد. با این حال، این دو دیدگاه، در پاره‌ای از معضلات، مشترک هستند.

آشکارترین نگرانی در خصوص نظریه‌ی انسجام صدق، آن است که هیچ مفهومی از انسجام، که تا کنون پروراندده شده است، امکان دو نظام به لحاظ درونی، منسجم و سازگار از باورها را که در عین حال، با یکدیگر ناسازگار باشند، رد نمی‌کند. به نظر می‌رسد که این معضل، طرفدار نظریه‌ی انسجام صدق را وادار می‌سازد که یا از اصل عدم تناقض دست بکشد یا مفهوم صدق را مفهومی نسبی بداند. از آنجا که غالب طرفداران نظریه‌ی انسجام، به اندازه‌ی هر کس دیگری، از اصل عدم تناقض، جانب‌داری می‌کنند، احتمالاً معقول‌ترین شقّ بدیل، آن است که نسبی بودن صدق را بپذیرد. به تعبیر دقیق، [نسبی بودن صدق، به این معنا است که] نباید از صدق یک قضیه [به صورت مطلق] سخن گفت، بلکه باید صرفاً از صدق آن نسبت به یک نظام مفروض از باورها صحبت کرد، با این فرض که می‌توان به همان اندازه‌ی که نظام‌های باورها را از هم تفکیک می‌کنیم، مفاهیم متعدّد نسبی شده‌ی صدق را از هم جدا ساخت.

این نسبی کردن افراطی صدق، با یک ذهنیت افراطی، در خصوص توجیه، بر پایه‌ی نظریه‌ی انسجام توجیه، هم‌سنگ است. به نظر می‌رسد که ما می‌توانیم باور به هر قضیه‌ی ای را توجیه کنیم، مشروط بر آن که سایر باورهایمان را به گونه‌ی ای «انتخاب»<sup>(۱۲)</sup> کنیم که از بی‌انسجامی، اجتناب ورزیم. به نظر می‌رسد که «گزینش»<sup>(۱۳)</sup> میان نظام‌های باورها، کاملاً و کلاً دل‌بخواهانه<sup>(۱۴)</sup> می‌شود. برهان خلفی که از سوی یک فیلسوف، ارایه می‌شود، غالباً نتیجه‌ی مطلوب و خوشایند دیدگاه فیلسوف دیگری خواهد شد و مطمئناً بسیاری از فیلسوفان معاصر، با آغوش باز، این ذهنیت افراطی را در خصوص مفهوم توجیه، می‌پذیرند. علاوه بر این، آنان بر توصیف من از معضّل مورد بحث، به مثابه‌ی معضّل «گزینش» دل‌بخواهانه در میان باورها، به درستی، اعتراض می‌کنند. ممکن است آنان خاطر نشان سازند

که: خوشبختانه ما به آن اندازه که خود را ملزم به داشتن باورها می یابیم، آن ها را انتخاب نمی کنیم. بنابراین، ما با معضل حل ناشدنی الزام به گزینش غیردلخواهانه در میان نظام های غیرمتناهی از باورها، که [هر کدام] در درون خود، منسجم هستند، روبه رو نیستیم. تصمیم واقعی ما، تصمیمی است در باب اعمال (معمولی) اصلاحات نسبتاً جزئی درون یک نظام که از قبل، وجود داشته و هسته ی آن، تغییر زیادی نمی کند. طرفدار نظریه ی انسجام، احتمالاً امکان وجود نوع دیگری از موجودات را - با نظام اساساً متفاوتی از باورها، که همه ی آن ها در سایه ی یک دیگر، توجیه می شوند - بدون اکراه، تجویز می کند.

با این حال، معضل جدی تری وجود دارد؛ یعنی معضل تسلسل،<sup>(۱۵)</sup> که هم نظریه های انسجام صدق و هم نظریه های انسجام توجیه، با آن روبرو هستند. همواره به نظر من رسیده است که یک نظریه ی انسجام صدق، به دلیل تسلسل باطل متافیزیکی، به معنای واقعی کلمه، کاملاً نامعقول است. صدق P می باید نسبت به نظامی از باورها، مثلاً P، Q، R و S معین شود. صدق P نسبت به آن نظام، عبارت است از انسجام این باورها. اما به نظر می رسد که نفس اظهار این نظریه، وجود باورها را امری معلوم و غیر پیچیده، تلقی می کند. با این حال، با فرض [درستی] این نظریه، صدق این مطلب که من به P باور دارم، می باید خودش بر حسب انسجام، تعریف شود؛ احتمالاً [بر حسب] انسجام میان باورهای عضو یک مجموعه که شامل این فرااور<sup>(۱۶)</sup> که «من به P باور دارم» گردد. از سوی دیگر، این فرااور من که «من به P باور دارم»، فقط هنگامی صادق است که فرا - فرااورها<sup>(۱۷)</sup> به نحو ذی ربطی، منسجم باشند. اما چگونه به پایانه ی این تسلسل می رسیم تا آن که، به صورت بالفعل، مبنای صدق باشد؟ من در واقع، فاقد تعداد نامحدودی از فرااورهایی که به نحو فزاینده ای پیچیده تر می شوند، هستم. (پس از حتی سه یا چهار مرتبه از مراتب فرااورها، مرتب نگاه داشتن آن ها [در ذهن] بسیار مشکل خواهد بود). و حتی اگر داشتن تعداد نامحدودی از فرااورهای پیچیده و پیچیده تر، ممکن باشد، روشن نیست که این امر، راه حل رضایت بخشی را برای معضل تسلسل، فراهم آورد، زیرا تا زمانی که تسلسل، پایان نپذیرد، مبنایی<sup>(۱۸)</sup> برای صدق نخواهیم یافت.

اگر یک نظریه ی انسجام صدق، با یک تسلسل باطل وجودشناختی مواجه باشد، یک نظریه ی معرفت شناختی انسجام<sup>(۱۹)</sup> (که مثلاً با یک نظریه ی مطابقت صدق،<sup>(۲۰)</sup> ترکیب شده است) با یک تسلسل باطل معرفت شناختی روبرو خواهد بود. تقریباً تمام طرفداران نظریه ی

انسجام، به صورت صریح یا ضمنی، روایتی از درونی‌گرایی<sup>(۲۱)</sup> را می‌پذیرند. به تعبیر نه چندان دقیق، آنان می‌پذیرند که شرایطِ تعریف‌کننده‌ی موجّه بودنِ یک باور، شرایطی هستند که دارنده‌ی آن باور، به آن‌ها [به صورت بالفعل] دسترسی دارد یا ممکن است دسترسی<sup>(۲۲)</sup> داشته باشد. این که باورهای من، بالفعل منسجم باشند، برای توجیه آن‌ها کافی نیست. بلکه می‌باید از این انسجام، آگاه<sup>(۲۳)</sup> باشیم یا حداقل استعداد و قابلیت آگاه شدن را داشته باشیم. برای مثال، ممکن است من، واجد مجموعه‌ی پیچیده‌ای از باورهای ریاضی‌اتی باشم که در واقع، منسجم هستند، ولی اگر از هر گونه رابطه‌ی منطقی یا احتمالاتی میان این باورها بی‌اطلاع باشم، مطمئناً این فرض که باورهای مزبور، برای من موجّه هستند، غیرقابل قبول خواهد بود. اما طرفدار نظریه‌ی انسجام، چگونه می‌تواند دسترسی ما به باورهایمان و انسجام میان آن‌ها را دقیقاً دریابد؟ ممکن است کسی بکوشد در چارچوب نظریه‌ی انسجام، باقی بماند و معتقد باشد که توجیه ما برای اعتقاد به این که باور خاصی داریم، همان آگاهی ما از انسجام میان فراباور ما به این که به P باور داریم و سایر باورها [ما] است. اما در این صورت، می‌باید از انسجام میان فرا-فراباور خود به این که در واقع، فراباوری به P داریم و سایر باورهایمان آگاه شویم و این تسلسل، به صورت پایان‌ناپذیر، ادامه می‌یابد.

یکی از موثکافانه‌ترین دفاع‌ها از نظریه‌ی انسجام توجیه درباره‌ی باورهای تجربی، از سوی لورنس بونجور<sup>(۲۴)</sup> در کتاب ساختار معرفت تجربی، فراهم آمده است ( Bonjour, 1985). بونجور، که یک درونی‌گرای پر و پا قرص است، به خوبی از این معضل، آگاهی دارد و در پی آن است که از طریق احتجاج بر نیاز طرفدار نظریه‌ی انسجام به یک فرض شناختی<sup>(۲۵)</sup>، به حل این معضل پردازد. این فرض شناختی، عبارت است از این فرض که باورهای من درباره‌ی آن چه بدان باور دارم، [یعنی، همان فراباورهای من] درست هستند، ولی زمانی که گرد و غبار فرو نشیند، بونجور، می‌باید اذعان دارد که باور سازنده‌ی این فرض، یک باور غیرموجّه است. ممکن است او اعتراض کند که این، در ذات یک فرض نهفته است که پرسش‌هایی در باب توجیه را باز پس زند. ولی بی‌تردید، شخص شگاک به این راحتی از پرسیدن پرسش آشکارا ذی‌ربط در خصوص جایگاه معرفتی باور من به این که این باورها را دارم، منصرف نمی‌شود. و به نظر می‌رسد که خود بونجور، در مواقعی که

واقع بین تر است، تشخیص می دهد که نظریه‌ی انسجام او، به ضمیمه‌ی درونی گرای، به یک شگاکیت جامع و کلی در خصوص باور تجربی می انجامد (bonjour, 1985, 105). کوتاه سخن آن که اگر بخواهیم نظریه‌ی انسجام را بپذیریم، بهتر است درونی گرای را کنار بگذاریم؛ اما در این صورت، روشن نیست که چه انگیزه‌ای برای طرفداری از نظریه‌ی انسجام خواهیم داشت، به ویژه وقتی روایت‌های سراسر تر بیرونی گرای<sup>(۲۶)</sup> (برای مثال، اعتماد گرای)<sup>(۲۷)</sup> از مواجهه با برخی از دیگر معضلاتی که انسجام گرای با آن روبروست (و پس از این، شرح داده می شود) مصون هستند.

حتی اگر معضل تسلسل، که اندکی قبل، توضیح داده شد، (برای مثال) از طریق ترکیب یک معرفت شناسی بیرونی گرا با نظریه‌ی انسجام توجیه برطرف گردد، معضلات فنی بی شمار دیگری فراروی دفاع از این دیدگاه، وجود دارد. غالب این معضلات، مشتمل بر پروراندن یک مفهوم قابل قبول از انسجام هستند. بونجور در کتاب *ساختار معرفت تجربی*، استدلال می کند که طرفدار نظریه‌ی انسجام می باید بر اهمیت روابط احتمالاتی<sup>(۲۸)</sup> میان باورها تأکید ورزد. انسجام منطقی صرف، بیش از حد، ضعیف است. می توان مجموعه‌ی منطقاً سازگاری از باورها داشت که هیچ ربطی با هم نداشته باشند. بونجور، هم چنین اظهار می دارد (Bonjour, 1985, 97) که لازم دانستن این شرط که «هر باوری، درون یک نظام از باورها، از سایر باورها قابل استنتاج باشد»، شرطی بیش از حد، قوی<sup>(۲۹)</sup> است؛ شاید به این دلیل که در نظر او، برآورده ساختن چنین شرطی، بیش از حد، دشوار خواهد بود. با این حال، در واقع، شاید برآورده ساختن چنین شرطی، دست کم برای کسی که به قدر کافی بخت یار است که با مفهوم استلزام مادی<sup>(۳۰)</sup> آشنا و مستعد انجام استنتاج‌های روشن و واضح است، بسیار آسان باشد. هر گاه من به P و Q باور داشته باشم، باور خواهم داشت که P، به استلزام مادی، مستلزم Q است و Q، به استلزام مادی، مستلزم P است. اما در این صورت، باور من به P، از باورهای دیگر من (یعنی باور به Q و باور به این که Q مستلزم P است) و باور من به Q، از باورهای دیگر من (یعنی باور به P و باور به این که P مستلزم Q است) نتیجه می شود و باور من به این که P، به استلزام مادی، مستلزم Q است، از سایر باورهای من (یعنی باور به Q و P) نتیجه می گردد. اما روشن است که مادام که باورهای من، منطقاً سازگار باشند و من منطقاً دانی باشم که استلزام مادی را می فهمم، من بی تردید همان شرطی را که در نظر بونجور

برآورده ساختن آن، به دلیل فرض گرفتن مفهومی قوی از انسجام، بیش از حد، دشوار است، برآورده خواهیم ساخت. این واقعیت طنزآمیزی است که نظام‌هایی از باورها که در آن‌ها هر باوری از سایر باورها نتیجه شود، به راحتی در دسترس هستند. در واقع، کار دشوارتر، آن است که نظام‌هایی از باورها را بیابیم که در آن‌ها روابط احتمالاتی غیراستنتاجی زیادی (میان باورها) برقرار باشد.<sup>(۳۱)</sup>

برخی طرفداران نظریه‌ی انسجام، می‌کوشند تا با روی آوردن به انسجام تبیین‌گر،<sup>(۳۲)</sup> به مثابه‌ی یکی از مهم‌ترین انواع انسجام که باید به وسیله‌ی یک نظام از باورها محقق گردد، نوع ذی‌ربطی از انسجام را که برای توجیه، مورد نیاز است، «استحکام بخشند». بر این اساس، مثلاً ممکن است گفته شود که یک باور، در صورتی توجیه می‌شود که با مجموعه‌ی ای از باورها - که در آن، هر باور، در مقایسه با وضعیتی که باور مزبور در نظام دیگری از باورها قرار گیرد، «به نحو بهتری» تبیین می‌شود یا [باورهای دیگر را] تبیین می‌کند - هم‌هنگ باشد. تفسیر چنین دیدگاهی، شدیداً بر معیارهایی که برای تعیین «تبیین خوب»<sup>(۳۳)</sup> پیشنهاد می‌شود، استوار است؛ معیارهایی که در زمینه‌ی مورد بحث، شامل ارجاع به صدق تبیین‌کننده‌ها<sup>(۳۴)</sup> نباشد. برای مثال، ممکن است من مدل معروف D-N (استنتاجی - قانون وار)<sup>(۳۵)</sup> همپل<sup>(۳۶)</sup> را هم چون مدلی که ساختار صوری یک تبیین را دارا است، تأیید کنم و [بر اساس آن] معتقد شوم نظامی از باورها که بهترین تبیین‌گری را دارد، نظامی است که در آن، بیش‌ترین تعداد باورها با کم‌ترین تعداد تبیین‌های D-N تبیین گردد. پرسش دیگری که باید پاسخ داده شود، شامل طبقه‌ی مقایسه‌ای ذی‌ربطی از نظام‌های باور است که به آن‌ها ارجاع می‌شود. آیا باورها من، باید در مقایسه با هر نظام ممکن از باورها، در موقعیت بهتری قرار داشته باشد یا صرفاً در مقایسه با نظام‌هایی از باورها که من ظرفیت ذهنی پذیرا بودن آن‌ها را دارم؟ (نک: Lehrer, 1974, 161).

ممکن است انسجام تبیین‌گر، در آغاز هم چون یک معیار ذی‌ربط برای توجیه، به نظر آید، به ویژه اگر به این اندیشه تمایل داشته باشیم که چیزی به عنوان استدلال بر مبنای بهترین تبیین،<sup>(۳۷)</sup> هم چون بدیلی برای استدلال استقرایی، وجود دارد (برای آشنایی با چالش نویسنده‌ی مقاله نسبت به این دیدگاه، نک: (Fumerton, 1980)). با این حال، درک این مطلب، مهم است که من نمی‌توانم با یک نظریه‌ی انسجام تبیین‌گر در باب توجیه، به سادگی

برای خودم باورهایی را که به سهولت، توجیه می شوند و می توانم برای آن ها تبیین های مقبولی<sup>(۳۸)</sup> بیابم، دست و پا کنم. باورهای تبیین شونده<sup>(۳۹)</sup> باید به نوبه ی خود، احتمالاً به جهت این واقعیت که باورهای دیگری را نیز تبیین می کنند، توجیه شوند. اما در هر حال، آیا این فرض، قابل قبول است که توجیه هر یک از باورهای شما - برای مثال، باور به این که در د می کشید - صرفاً عبارت از این واقعیت باشد که باورهای دیگر شما را تبیین می کند یا به وسیله ی آن ها تبیین می شود؟ چگونه این نظریه، باورهای موجه را در حقایق تحلیلی،<sup>(۴۰)</sup> حقایق تألیفی ضروری<sup>(۴۱)</sup> (اگر چنین حقایقی داشته باشیم) و قواعد استدلال،<sup>(۴۲)</sup> جای می دهد؟ آیا چنین باورهایی اساساً پذیرای انسجام تبیین گر می شود؟ آیا یک نظریه ی انسجام تبیین گر در هر حال، به حل معضل ریشه ای ذهنیت،<sup>(۴۳)</sup> که قبلاً کلیات آن بیان شد، کمکی می کند؟ مطمئناً اگر چیزی شبیه مدل تبیین D-N درست می بود، هیچ مشکلی در پیشنهاد نظام هایی از باورها که شرایط صوری (البته به استثنای صدق) تبیین کافی<sup>(۴۴)</sup> را داشته باشد - فارغ از مضمون<sup>(۴۵)</sup> آن باورها - نمی داشتیم. اگر کسی معیارهایی نظیر جامعیت<sup>(۴۶)</sup> یا سادگی<sup>(۴۷)</sup> تبیین ها را هم چون راهی برای انتخاب میان تبیین های بدیل، به کار گیرد، شما به ناچار با نتایج ضد شهودی آشکاری مواجه خواهید شد. اگر در پی مثالی برای یک نظام از باورها که شهوداً غیر قابل قبول و واجد حداکثر قدرت تبیین گری هستید، نگاهی به نظریه ی ادراک برکلی<sup>(۴۸)</sup> بیاندازید. اما افزون بر این، نیاز به تبیین این امر داریم که چگونه نظریه ی انسجام توجیه، ما را معجز می دارد که بر اموری مانند سادگی، هم چون معیار مقبولی برای صدق، تکیه کنیم. غالباً نظریه های ساده تر - بر خلاف نظریه های پیچیده - صادق هستند؛ این واقعیت، یک واقعیت ممکن است و باور من به این واقعیت، صرفاً از طریق انسجام آن با دیگر باورها موجه خواهد شد. نمی توان صدق این باور را، در مقام دفاع از نظریه ی انسجام توجیه، صرفاً فرض کرد.

انسجام، متضمن هر امر دیگری که باشد، تقریباً تمام کسانی که از دو نظریه ی انسجام توجیه و انسجام صدق، جانب داری می کنند، همواره فرض کرده اند که انسجام، به نحو *حداقلی*، متضمن سازگاری منطقی<sup>(۴۹)</sup> است. من، پیش تر، استدلال کردم که به منظور فراهم آوردن یک معیار مفید برای توجیه، دسترسی به انسجام منطقی،<sup>(۵۰)</sup> کار بیش از حد، ساده ای است. هم چنین، ممکن است انسجام منطقی، یک شرط بیش از حد، قوی برای باور موجه



باشد. انسجام، نه تنها شرط کافی<sup>(۵۱)</sup> برای داشتن یک باور موجّه، که حتّی یک شرط لازم<sup>(۵۲)</sup> هم نیست. ریچارد فولی<sup>(۵۳)</sup> در مقاله‌ی «باورهای موجّه ناسازگار»، (به نحو کاملاً درستی)، با توسّل به مثال‌های شبه‌بخت‌آزمایی، استدلال می‌کند که می‌توان به نحو موجّهی، به تعدادی از قضایا، نظیر P، Q، R و S باور داشت، به گونه‌ای که ترکیب عطفی آن‌ها (یعنی P و Q و R و S) تناقضی را تشکیل دهد (Foley, 1979, 247-258). اگر افراد A تا J بخت برابری برای بُردن یک بخت‌آزمایی داشته باشند، می‌توان به نحو موجّهی، باور داشت که A بخت‌آزمایی را خواهد باخت، B بخت‌آزمایی را خواهد باخت، C بخت‌آزمایی را خواهد باخت،... و J بخت‌آزمایی را خواهد باخت و به نحو موجّهی، باور داشته باشیم که A یا B یا C... یا J برنده خواهد شد. قضایایی که در [این مثال] متعلّق باورند، ناسازگارند و با این حال، باور من به هر یک از آن‌ها باور موجّهی است. این استدلال، استدلال ساده‌ای است، اما قلبِ شهودهای طرفدار نظریه‌ی انسجام را هدف می‌گیرد. مقدّمات این استدلال، آن‌گونه که از استدلالی که چنین بالقوه قاطع است، انتظار می‌رود، روشن نیستند. تعداد شگفت‌آوری از فیلسوفان، می‌پندارند که یک پارادوکس بخت‌آزمایی<sup>(۵۴)</sup> وجود دارد و در تجویز این مطلب که شخصی در باور به این که هر یک از شرکت‌کنندگان در بخت‌آزمایی، خواهد باخت و یکی از آن‌ها برنده خواهد شد، خطایی وجود دارد. اما من هیچ گاه در نیافتیم که این پارادوکس، چیست. چه دلیلی برای انکار این مطلب وجود دارد که بتوان با لحاظ نتیجه‌ی بخت‌آزمایی، باورهای موجّه ناسازگار داشت؟

جان پولاک<sup>(۵۵)</sup> در مقاله‌ی «راه‌حلی برای مسأله‌ی استقرا» می‌کوشد تا پارادوکس بخت‌آزمایی را حل کند (Pollock, 1984). راهبرد او آن است که وجود یک دلیل ظاهری<sup>(۵۶)</sup> را برای این که بیاندیشیم شخص A در بخت‌آزمایی خواهد باخت، مسلّم بگیرد؛ در حالی که خاطر نشان می‌کند که هم‌چنین، دلایل ظاهراً قوی‌ای<sup>(۵۷)</sup> برای باور به این که B خواهد باخت، C خواهد باخت،... و J خواهد باخت، در دست داریم. افزون بر این، می‌دانیم که اگر A، B، C،... و J ببازند، A برنده خواهد شد. به این ترتیب، ما در موقعیتی هستیم که استدلال معتبر صفحه‌ی بعد را بر این مدّعا که A بخت‌آزمایی را خواهد باخت، اقامه کنیم:

B خواهد باخت.

C خواهد باخت.

.

.

.

J خواهد باخت.

اگر B بیازد، C بیازد،... و J بیازد، آن گاه A خواهد بُرد.

در نتیجه، A خواهد بُرد.

چنین فرض می شود که در دسترس بودن این استدلال، با دلیل اولیّه‌ی ما بر این که بپنداریم شخص A خواهد باخت، برابری می کند و در نتیجه، هیچ دلیلی برای باور به این که A خواهد باخت، بالاتر از دلیل بر بُردن او، در اختیار ما نخواهد گذاشت! برای من مشکل است که در ظم چگونه می توان چنین راه حلّ پارادوکسیکالی را برای حلّ یک پارادوکس، پذیرفت. حداقل چیزی که می توان گفت، آن است که پولاک، قاعده‌ای را فرض می گیرد که مسأله‌ساز به نظر می رسد. برای آن که نتیجه‌ی استدلال یاد شده را به گونه ای موجّه از مقدمات آن استنتاج کنیم، می باید در باور به ترکیب عطفی میان B خواهد باخت، C خواهد باخت،... و J خواهد باخت، موجّه باشیم. [اما] این که کسی به نحو موجّه به هر یک از [قضایای] B خواهد باخت و ... J خواهد باخت، باور داشته باشد، مستلزم موجّه بودن باور او به این که همه‌ی آنان (یعنی B تا J) خواهند باخت، نخواهد بود. به تعبیر کلیّ تر، استنتاج این مطلب که من به نحو موجّهی به [ترکیب عطفی] «P و Q» باور دارم، از این واقعیت که به نحو موجّه به P و به نحو موجّه به Q باور دارم، یک استنتاج به وضوح مغالطی، به نظر می رسد. لیرر، در کتاب معرفت، یک نظریه‌ی انسجام کاملاً پیچیده را درباره‌ی آنچه آن را توجیه کامل می نامد، ارائه می دهد و در چارچوب آن، از «پارادوکس» بخت آزمایی، بحث می کند (Lehrer, 1974). دغدغه‌ی اصلی او، آن است که نشان دهد چگونه نظریه اش می تواند با شهود طبیعی<sup>(۵۸)</sup> مبنی بر این که نمی توان کاملاً در باور به این که هر یک از شرکت کنندگان بخت آزمایی خواهند باخت، موجّه بود، توافق داشته باشد. اما در جریان ارائه‌ی این مدعا، او احتجاج می کند که شخصی که در حدّ مطلوب، خردمند است و علاقه

دارد باورهای صادق او به بیش‌ترین تعداد و باورهای کاذب او به کم‌ترین تعداد برسند، در نظام باورهای خود، وجود باورهای ناسازگار را جایز نمی‌شمارد.

من، تردید دارم که لیرر، بخواهد بر این مدعا از طریق ملاحظه‌ی این مطلب، استدلال کند که اگر ما باورهایی داشته باشیم که متعلق‌های آنها، در کنار هم، ناسازگار باشند، ما از وجود حداقل یک باور کاذب، مطمئن شده ایم و در نتیجه، مسلّم بگیریم که در تحقق حداقل یکی از اهداف یک جوینده‌ی ایده‌آل حقیقت، ناکام مانده‌ایم. اما همان‌طور که خود لیرر، متذکر می‌شود، هدف یک شخص عاقل، صرفاً این نیست که از باور کاذب، پرهیز کند، بلکه چنین شخصی، هم‌چنین، علاقه‌مند است که به باورهای صادقی دست یابد؛ و با پاک‌سازی [اذهان] خود از باورهای مربوط به نتیجه‌ی بخت‌آزمایی، مسلّم‌اً خود را از تعداد عظیمی از باورهای صادق، محروم می‌سازیم. اگر شخص S و شخص R - جدا از باورهای مربوط به نتیجه‌ی یک بخت‌آزمایی - مجموعه‌ی یک‌سانی از باورها داشته باشند و شخص S معتقد باشد که هر یک از شرکت‌کنندگان در بخت‌آزمایی خواهد بود یا خیر و شخص R از اعتقاد ورزیدن به این قضایا [یعنی، قضایای مربوط به بخت هر یک از شرکت‌کنندگان] خودداری ورزد، محاسبه‌ی این مطلب، چندان دشوار نخواهد بود که در صد بیش‌تری از باورهای S، درمقایسه با باورهای R، صادق هستند.

در واقع، هیچ دلیلی بر این فرض که ما نمی‌توانیم باورهای موجه ناسازگار داشته باشیم، وجود ندارد و از آن جا که ما می‌توانیم باورهای موجه ناسازگار داشته باشیم، حتی حداقلی‌ترین نوع انسجام نیز، شرط لازم برای توجیه نخواهد بود.

### پی‌نوشت‌ها:

۱. مقاله‌ی حاضر، ترجمه‌ی مقاله‌ای است با عنوان «A Critique of Coherentism» که در منبع زیر، چاپ شده است:  
Louis, P. Pojman (1993), *The Theory of Knowledge, Classical and Contemporary Readings*, Wadsworth Publishing Company: Belmont, California.
2. Fumerton, Richard
3. skepticism
4. vicious regress of justification
5. foundationalism
6. coherence theory
7. linear justification
8. a holistic conception of justification

9. coherence theory of justification
10. pure coherentism
11. coherence theory of truth
12. choose
13. choice
14. arbitrary
15. regress problem
16. metabelief
17. meta- metabelief
18. ground
19. epistemological coherence theory
20. correspondence theory of truth
21. internalism
22. access
23. aware
24. Bonjour, Laurence
25. *doxastic presumption*
26. externalism
27. reliabilism
28. probabilistic connections
29. strong
30. material implication
31. بونجور (در کتاب *ساختار معرفت تجربی*) علی‌الخصوص درباره‌ی عدم انسجام آشکار در میان باورهای شخصی که نظام باورهای او شامل دو زیرمجموعه (آن‌ها را  $x$  و  $y$  بنامید) منطقاً بی‌ارتباط است، نگران است ( Bonjour, 1985, )
97. اما بی‌تردید، نکته‌ای که قبلاً گذشت، در این جا نیز صدق می‌کند. در کنار باورهایی که مجموعه های  $x$  و  $y$  را تشکیل می‌دهند، شخص، به راحتی می‌تواند دریابد که این دو زیرمجموعه باور به این که  $x$ ، به استلزام مادی، مستلزم  $y$  است و باور به این که  $y$ ، به استلزام مادی، مستلزم  $x$  است، را توجیه می‌کند و وقتی این دو باور را به نظام باورها بیافزاییم، بار دیگر به استلزام منطقی [درون نظام باورها] خواهیم رسید.
32. explanatory coherence
33. good explanation
34. explanans
35. Deductive-Nomological
36. Hempel, Carl Gustav (1905-1997)
37. reasoning to the best explanation
38. plausible explanations
39. explanandum
40. analytic truths

41. synthetic necessary truths
42. principles of reasoning
43. subjectivity
44. adequate explanation
45. content
46. comprehensiveness
47. simplicity
48. Berkeley's Theory of perception. (Berkeley, George (1685-1753))
49. logical consistency
50. logical coherence
51. sufficient [condition]
52. necessary [condition]
53. Foley, Richard
54. *lottery paradox*
55. Pollock, John
56. *prima facie* reason
57. strong *prima facie* reasons
58. natural intuition

### فهرست منابع:

1. Bonjour, Laurence (1985), *The Structure of Empirical Knowledge*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
2. Foley, Richard (1979), "Justified Inconsistent Beliefs", *American Philosophical Quarterly* 16.
3. Fumerton, Richard (1980), "Induction and Reasoning to the Best Explanation", *Philosophy of Science* 47.
4. Lehrer, Keith (1974), *Knowledge*, Oxford, England: Clarendon Press.
5. Pollock, John (1984), "A Solution to the Problem of Induction", *Nous*.